

دو اساسنامه پیشنهادی و مسئله تشکل ضد سرمایه داری

محمد حسین

هفتم آذرماه هشتاد و شش

بالاخره با گذشت بیش از يك سال مجمع عمومی کمیته هماهنگی برگزار گردید و مسئله بحران کمیته هماهنگی مورد بحث قرار گرفت. در مجموع نظرات دو گرایش همان ها بود که در دو مقاله آقای حکیمی و من که در سایتها وجود دارد و قبل از برگزاری مجمع منتشر شد. از جمله موارد با اهمیت دیگر مسئله دو اساسنامه پیشنهادی و تشکل ضد سرمایه داری است که در مورد اول یعنی اساسنامه گرایش حکیمی (اقلیت) با مخالفت از بحث در مورد آن و حاضر نشدن به بحث در این مورد عملاً باعث شدند در مجمع بحث اساسنامه و تصویب آن انجام نشود و در نهایت بحران تداوم یابد. ما از صبح تا ساعت ۲ بعد از ظهر در مورد بحران بحث کردیم و با توجه به نوشته های قبلی و مجموع مباحث به اعتقاد من اختلاف دو گرایش کاملاً روشن بود و آقای حکیمی نیز به این موضوع اشاره داشت. اما گرایش اقلیت با در دستور کار قرار گرفتن بحث اساسنامه که از جانب بسیاری و از جمله گرداننده جلسه مطرح شد مخالفت کردند و در نهایت بحث اساسنامه از دستور کار خارج شد. در نتیجه تمام مدت بعد از ظهر نیز بحث بحران تکرار شد و فقط در خلال مباحث آقای حکیمی، و دوستانش مرتباً از این حرف زده می شد که دو اساسنامه وجود دارد که یکی بر ضد سرمایه داری بودن تشکل کمیته هماهنگی تاکید دارد و دیگری این نام را حذف نموده و عملاً دچار فرمیسم شده است و چون دستور کار بحث اساسنامه نبود نمی توانستیم در این مورد حرف بزنیم.

با تعیین زمان یکماهه برای به رای گذاشتن اساسنامه های پیشنهادی باید در این مدت تکلیف مسئله را روشن نماییم و بحران کمیته هماهنگی را به نقطه پایان برسانیم. اقلیت کمیته هماهنگی پیش از مجمع عمومی فعالیت مستقل خود را با دادن چند اطلاعیه به نام " فعالان جنبش کارگری " شروع نموده اند و عملاً بحران فقط مانع فعالیت و پیشروی اکثریت کمیته هماهنگی است و با وجود آنکه آقای حکیمی بر جداییشان از کمیته هماهنگی به عنوان راه حل خروج از بحران تاکید نموده است (مگر آنکه اساسنامه پیشنهادیشان رای بیاورد). بنا بر این هیئت اجرایی باید در پایان مدت تعیین شده توسط مجمع که بالاترین ارگان کمیته هماهنگی است مطابق قرار مجمع با فراندن درونی از اعضای کمیته يك اساسنامه را تصویب نماید.

اما در مورد دو اساسنامه پیشنهادی تفاوت ظاهراً این است که یکی نام ضد سرمایه داری و دیگری فقط نام تشکل کارگری را دارد. اما مسئله بسیار فراتر از دو نام است و در واقع دو نگاه و دو رویکرد متفاوت در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند. ظاهر قضیه این است که گرایش اقلیت خواهان داشتن يك تشکل ضد سرمایه داری است و ما مخالف آن، اما ببینیم در پشت این دو نام چه واقعیاتی نهفته است.

يك تشکل کارگری ظرفی است که کارگران برای مطالبات ابتدایی و روزمره خود در آن گرد می آیند تا به نیروی اتحاد خود بتوانند در این راه مبارزه نمایند. فعالین کارگری تلاش می کنند به کارگران کمک نمایند تا بتوانند چنین

تشکلهایی را ایجاد نمایند و تعداد هر چه بیشتری از آنها برای این مطالبات دور هم جمع شوند. مبارزه برای ابتدایی ترین مطالبات این امکان را بوجود می آورد تا بسیاری از کارگران که هنوز بر تمام منافع طبقاتیشان آگاه نیستند، متحد شوند و مبارزه یکپارچه ای را بوجود بیاورند و در این راستا و مبارزه شان را ارتقا دهند.

ممکن است این تعریف مورد اعتراض اقلیت کمیته قرار گیرد و بگویند که ما تشکیلی ضد سرمایه داری داریم و مبارزه چنین تشکیلی فراتر از اینهاست. بله ممکن است يك تشکل کارگری بتواند مبارزه اش را فراتر از مطالبات ابتدایی و به روز کارگران ببرد اما سوال این است که این تشکل مبارزه اش را تا کجا می تواند فراتر ببرد؟ ممکن است جواب داده شود تا مبارزه کامل علیه سرمایه داری. بسیار خوب ببینیم این ادعا تا چه حد پایه و اساس دارد؟ هر تشکیلی که در شرایط فعلی ادعا نماید با سرمایه داری به معنای واقعی و کامل کلمه در مبارزه است ضروری است تا برنامه ای برای تدارك و تبلیغ انقلاب کارگری، استقرار سوسیالیسم، شکل سرنگونی، سازماندهی مبارزه مخفی، مبارزه ایدئولوژیک، در دوران انقلاب سازماندهی نظامی و داشته باشد. یعنی مبارزه ای را به پیش ببرد که همه جانبه است و به مقابله با تمام مناسبات و روابط سرمایه داری می پردازد و بدیل آنرا نیز (سوسیالیسم) در هر قدم خود برای کارگران تبلیغ می نماید. اما به راستی يك تشکل کارگری در شرایط فعلی قادر است چنین فعالیتی داشته باشد؟

و اساساً ظرف مبارزه تمام عیار علیه سرمایه داری می تواند يك تشکیلی باشد که برای ابتدایی ترین مطالبات کارگران مبارزه می نماید؟ يك تشکل کارگری از آنرو ارزش و ضرورت دارد که، بتواند کارگران زیادی را در این دوران و یا در چند سال آینده حول مطالبات مبرم و به روز دور هم جمع و سازماندهی نماید تا مبارزات پراکنده و جدا از هم و خود بخودی به مبارزه ای منسجم و متحد تبدیل گردد. بله این يك مبارزه ابتدایی علیه سرمایه داری است اما مبارزه ای محدود و نا کافی. این مبارزه ای است که فقط بخشی از منافع طبقه کارگر در پشت ان قرار دارد و بر همین مبنا مبارزه ای کاملاً ضد سرمایه داری نیست. اگر بخواهیم در يك تشکل توده ای کارگری همه مطالبات کارگران را بگنجانیم باید به صراحت مسئله سرنگونی، انقلاب، سوسیالیسم، لغو مالکیت خصوصی و ... را بیاوریم و در این صورت از هدف خود که ایجاد تشکل کارگری توده ایست که بتواند کارگران بسیاری که فقط مطالبات ابتدایی خود را دارند، دور شده ایم. از سوی دیگر اگر می پذیریم که ما برای مطالبات به روز و ابتدایی مبارزه می کنیم باید بپذیریم که این مبارزه مبارزه ای کاملاً ضد سرمایه داری و همه جانبه نیست. در این رابطه به مبارزات کارگران متشکل در اتحادیه های کارگری و سندیکاهای اروپایی نگاه کنیم. این اتحادیه ها سالهای طولانی است که برای مطالباتشان مبارزه می کنند و اعتصابات چند هزار نفره بسیاری انجام داده اند و در بسیاری از موارد نیز به مطالباتشان رسیده اند.

آنها برای بهبود شرایط کار و افزایش دستمزد مبارزه کرده اند و نتیجه کار آنها را می توان دست آوردی دانست که طبقه کارگر اروپا سالها است از آن بهره مندند. اما این مبارزات عمدتاً از چارچوب مناسبات سرمایه داری فراتر نرفته و بر همین مبنا ماهیت رفرمیستی دارد. بسیاری از این اتحادیه ها و سندیکا ها خود را ضد سرمایه داری می دانند اما گذاشتن این نام بروی خود و شعار ضد سرمایه داری دادن تا در عمل ضد سرمایه داری بودن تفاوت زیادی دارد. کنه اختلاف ما با حکیمی در همین جا نهفته است، آنها مبارزه محدود طبقه کارگر در يك تشکل توده ای کارگران را ضد سرمایه داری معرفی می کنند و در واقع مبارزه را به همین ظرف و همین حد خلاصه می کنند اما ما معتقدیم که مبارزه برای ابتدایی ترین مطالبات در يك تشکل کارگری مبارزه ای رادیکال است اما مبارزه ای همه

جانبه علیه سرمایه داری نیست. مبارزه همه جانبه مبارزه ای بسیار ریشه ای تر و عمیقتر است و نمی تواند در محدوده مطالبات به روز کارگران خلاصه گردد. شاید حتی در مواردی يك تشکل کارگری توده ای مطالبات سیاسی را هم مطرح نماید اما اینها بسیار موردی، نا کافی و محدود است. مثلاً اتحادیه های کارگری در جهان و حتی تشکلهای کارگری در ایران در جریان حمله آمریکا به عراق به محکوم کردن آن پرداختند و در اروپا تظاهرات وسیعی علیه آن به راه انداختند که گام مثبت و انقلابی بود. اما مگر مبارزه سیاسی طبقه کارگر به همین يك مورد و یا موارد محدودی از این دست خلاصه می شود؟

بنا بر این رویکرد حکیمی از این جنبه که مبارزه کارگران برای مطالبات ابتدایی و به روز را به جای مبارزه ضد سرمایه داری معرفی می کند عملاً کارگران را درچار چوب محدودی نگه می دارد و مبارزه سیاسی را کاری فرقه ای می داند، ماهیتی رفرمیستی می یابد. در نتیجه اساسنامه پیشنهادی آقای حکیمی با ضد سرمایه داری دانستن خود، مبارزه در این نوع تشکلهای را کافی می داند و به نفعی اشکال دیگر مبارزه، که بسیار وسیع و گسترده اند میپردازد و در نهایت از ماهیت ضد سرمایه داری تهی می شود. اما اساسنامه پیشنهادی ما پسوند ضد سرمایه داری ندارد چون با صراحت به کارگران می گوید که این مبارزه محدود و نا کافی است و مبارزه همه جانبه علیه سرمایه داری عرصه های بسیار بیشتری، خارج از تشکلهایی مثل کمیته هماهنگی دارد. مبارزه در تشکلهایی مثل کمیته هماهنگی مبارزه ای رادیکال و محدود علیه سرمایه داری است که تلاش دارد طیف گسترده ای از کارگران را برای مطالبات امروزشان بسیج نماید و البته برای ارتقا آن نیز باید تمام تلاش خود را انجام دهد. اما بر مبنای واقعیات جاری مبارزه طبقاتی ظرفیت این تشکل و تشکلهای از این دست محدود است و نباید کارگران را فریب داد و به آنها گفت که مبارزه ضد سرمایه داری همین است و هر نوع دیگر آن (مثلاً مبارزه سیاسی و حزبی) مبارزه ای فرقه ایست.

اما گرایش اقلیت کمیته، برای آنکه به این توهم بیشتر دامن بزند در مقدمه خود گفته:

.....هدف ما ایجاد زمینه ها و پیش شرط های تشکل ضد سرمایه داری و سراسری طبقه کارگر ایران است، تشکلی که به نیروی خود کارگران و بدون هیچ گونه کسب مجوز از دولت ایجاد می شود. وسیع ترین توده های کارگر را در برمی گیرد، در مبارزه روزمره کارگران برای دست یابی به مطالبات بالفعل و ذاتاً ضد سرمایه داری کارگران با هدف هدایت و ارتقای این مبارزات فعالانه شرکت می کند و در نهایت برای از میان برداشتن مصائب زندگی بشر امروزی - که ناشی از جامعه سرمایه داری است - از جمله استثمار، فقر، گرسنگی، بیکاری، بی حقوقی، فحشا، اعتیاد، فساد، تبعیض، سرکوب آزادی ها و می جنگد. (نقل از پیش نویس اساسنامه پیشنهادی آقای حکیمی)

در اینجا برای آنکه ظاهر اهداف بیشتر و فراتری از مطالبات ابتدایی کارگران، برای تشکل ضد سرمایه داری در نظر گرفته شود، گفته شده: " در نهایت برای از میان برداشتن مصائب زندگی بشر امروزی - که ناشی از جامعه سرمایه داری است - از جمله استثمار، فقر، بیکاری، بیحقوقی، فحشا، اعتیاد، فساد، تبعیض، سرکوب آزادی ها و می جنگد." اما صرف بیان اینکه چنین تشکلی که قرار است در آینده تشکیل شود و چنین مصائبی را بر طرف نماید به هیچ وجه مسئله را حل نمی کند، چون همه گرایشات چه لیبرال و چه سوسیال دمکرات، چه احزاب مذهبی و چه آنارشیستها و نیز مدعی هستند که مصائب جامعه بشریت و همه آنها را که این اساسنامه پیشنهادی گفته را می خواهند از میان ببرند. اما مسئله در اینجا است که هر يك از راه خود و با نگاه خود در این راه فعالیت می کنند و اگر به صراحت

نگویند که از طریق چه نیرویی، طی چه شرایطی، با چه بدیلی، و چه نوع سازماندهی و..... عملی کاری انجام نداده اند. این آن موردی است که خارج از ظرفیت و توان يك تشکلی است که برای مطالبات ابتدایی و بالفعل جنبش مبارزه می نماید. ما نمی توانیم در چنین تشکلی مطالبات بالقوه طبقه کارگر را با صراحت و مشخص بیان نماییم. طبقه کارگر در جریان مبارزه طبقاتی خود به ابزارهای بیشتر و کیفی تری نیز نیاز دارد که نباید آنها را نادیده گرفت. با نادیده گرفتن آنها در واقع طبقه کارگر و حد اقل بخش پیشرو آنرا خلع سلاح نموده ایم. طبقه کارگر در جریان مبارزه دراز مدت خود به ابزارهای زیادی نیاز دارد که هر کدام را باید در جای خود و در موقعیت مناسب خود بکار گیرد، در غیر این صورت درگیر مبارزه ای ناقص و ضعیف می گردد.

اگر واقعا با چشم بصیرت به دنیای سرمایه داری نگاه کنیم، بخوبی می بینیم که بورژوازی از تمامی ابزارها، احزاب، گروه ها، ارگانها، نهادها، اتحادیه ها و.... به نفع خود بهره می جوید اما چرا کارگران نباید از ابزارهای بسیاری که در مبارزه علیه سرمایه داری نیاز دارند بهره ببرند. واضح است که بورژوازی ابزارهایی با ماهیت خود را به خدمت می گیرد و ما نیز در این مبارزه باید به دنبال ابزارهایی با ماهیت انقلابی باشیم اما نباید خودمان را خلع سلاح نموده و در يك تشکل کارگری که برای ابتدایی ترین مطالبات مبارزه می کند خلاصه نماییم و به کارگران بگوئیم که این يك تشکل ضد سرمایه داری است و در نهایت هم می تواند مشکلات و مصائب بشریت را حل نماید.

اگر بسیاری از احزاب، گروهها سندیکاها و... در گذشته و حال بر ضد منافع طبقه کارگر عمل کرده و می کنند و به مثابه فرقه و یا هر چیز دیگری به نام طبقه کارگر به منافع طبقه کارگر لطمه می زنند دلیل نمی شود تا هر حزب و تشکل کارگری را فرقه و لطمه زننده به طبقه کارگر بدانیم. اگر شوراهای اسلامی کار درست شده و در خدمت به سرمایه داری عمل می نمایند، آیا می توانیم نتیجه بگیریم که شوراها نمی توانند در خدمت طبقه کارگر باشند و در شرایط حاضر اگر شورایی ایجاد شد که واقعا کارگری باشد باید با تمام توان از آن حمایت نمود، اگر سندیکایی مثل سندیکای شرکت واحد دست به اعتصاب زد و بدون مجوز اقدام به ایجاد تشکل نمود باید با تمام توان از آن حمایت نمود (کاری که حکیمی و دوستانش نکردند) و هر جا دچار انحراف و اشتباه شد باید آنرا نقد کنیم. اگر گرایش جنبش کارگری در شورای همکاری جمع شده اند و در حد توان خود با هم همکاری می کنند نباید مثل آقای حکیمی کار آنها را فرقه ای ارزیابی نماییم. اگر اکثریت کمیته هماهنگی اعتقاد دارد که ظرفهای دیگری برای مبارزه نیز وجود دارد و ما به تنهایی نمی توانیم تشکل ضد سرمایه داری تمام عیاری باشیم، نباید آنها را فرقه دانست. اگر احزاب و گروههایی بتوانند در جهت منافع طبقه کارگر فعالیت نمایند چرا باید نام فرقه و سکت بر آنها بگذاریم. اگر ما با استناد به اینکه فلان حزب و گروه و یا فلان تشکل و سندیکا به جنبش کارگری لطمه زده اند بخواهیم این نتیجه را بگیریم که هر گونه حزب، سکت و فرقه هستند مثل این می ماند که چون عده ای با دارو و خوردن قرص خود کشی می کنند و این روزها آمار خودکشی با قرص و دارو افزایش یافته باید همه دارو خانه ها را تعطیل و دارو ها را جمع آوری نماییم.

در نوشته های آقای حکیمی و دیگر دوستانش مرتبا چنین عنوان می شود که آنها رویکردی جنبشی دارند و بقیه رویکردی فرقه ای و سکتاریستی. اگر منظور از رویکرد جنبشی این است که در مبارزات جاری طبقه کارگر باید شرکت کرد، که بر تمام اعضای کمیته هماهنگی مبرهن است که همه فعالین آن در این مبارزات در حد توان و موقعیت خود دخیل بوده هستند و در اینجا من ضرورتی برای توضیح و اثبات آن نمی بینم. اما اگر منظور این است

که اگر عده ای تحت لوای يك گروه و دسته به هر عنوانی برای طبقه کارگر برنامه ریزی می کنند و خود را در موقعیتی فراتر از مبارزات روزمره قرار داده اند ، را عملی فرقه ای باید بدانیم ، جای بحث وجود دارد. اگر ما نمی خواهیم با کلمات بازی کنیم و قرار است بر مبنای واقعیت قضاوت نماییم، ضروری است ببینیم که همه ما با هر گرایشی عده ای معدود هستیم که خودمان را فعال کارگری و یا آگاه به منافع طبقاتیمان می دانیم. حال به هر عنوان و اسمی مجبوریم دسته و گروه و جریانی داشته باشیم که ایده هایمان را به درون طبقه کارگر ببریم و سعی کنیم آنها را و مبارزاتشان را ارتقا داده و در راستای تشکل پذیری به آنها کمک نماییم. در طول تمام این پروسه ما تا مدتهای زیادی گروهی کوچک در مقابل کل طبقه کارگریم. بنا بر این به هیچ روی نمی توانیم یکدیگر را از این زاویه که گروهی متمایز و کوچک هستیم مورد اتهام فرقه بودن قرار دهیم. بنا بر این هیچکس نمی تواند ادعا کند که جنبشی است، به معنای آنکه در جنبش کارگری حل شده و هیچ گروه متمایز با سازماندهی جدا گانه ای نیست. جنبشی بودن یا نبودن تنها بر مبنای عملکردی است که می تواند در راستای منافع طبقه کارگر باشد یا بلعکس بر ضد آن عمل نماید. می توان در جنبش خود بخودی کارگران دائما و هر لحظه وجود داشت اما فرقه ای عمل کرد و بلعکس ممکن است به مقیاس کل جنبش کارگری حضور کمرنگی در آن داشته باشیم (مثل وضعیت کنونی همه گرایشات کارگری موجود که در مقابل کل جنبش خودبخودی هنوز تاثیر قوی بر آن ندارند) اما کاملا در خدمت جنبش کارگری باشیم.

واقعیت آن است که نباید و نمی توان بحران موجود را به دو اساسنامه خلاصه کرد و ضروری است در پس هر يك از اساسنامه ها باید عملکرد دو سال گذشته هر يك از گرایشات را ببینیم . البته من از تکرار آنچه در مقاله قبلیم گفتم اجتناب می نمایم و فقط در ادامه آنها به چند مورد ضروری می پردازم.

قضیه بند (د) اساسنامه

در اساسنامه ای که تا کنون اساسنامه کمیته هماهنگی بوده (که توسط آقای حکیمی نوشته شده) بند (د) وجود دارد که مضمون آن این است که، در زمان ایجاد تشکل ضد سرمایه داری هیئت موسس با فراخوان به اعضای وقت کمیته هماهنگی می خواهد تا به ایجاد آن تشکل اقدام نمایند و من در این مورد در مقاله بحران کمیته هماهنگی ... هم اشاره ای به این مسئله داشتم اما آنچه مرا واداشته تا مجددا به آن بپردازم این است که، پس از آنهمه مجادلات که بخش مکتوب و علنی آن نیز به شکل دو مقاله توسط آقای خباز از یکسو و از سوی دیگر توسط آقای حکیمی نوشته شد و مدتهای زیادی از وقت و انرژی اعضای کمیته هماهنگی صرف آن شدو از جانب آقای حکیمی اتهامات بسیاری به بهروز خباز و در واقع جناح اکثریت کمیته هماهنگی زده شد، حالا طی يك تغییر موضع این بند را از اساسنامه پیشنهادی خود حذف کرده و در جلسه مجمع طی یکی دو جمله اعلام نمود که "ما در مورد بند دال اشتباه کردیم و حالا با رویکردی ضد سرمایه داری و نه فرقه ای از خودمان انتقاد می کنیم و آنرا تغییر داده ایم" اولاً که این انتقاد بسیار کوتاه را در مورد بندی که یکی از محور های اختلاف و در واقع بحران کمیته هماهنگی بوده است و مدتها مورد بحث قرار گرفته را بهتر نبود که مکتوب و کامل در مقاله شان می آوردند تا همه در جریان قرار بگیرند.

دوما ممکن است ایشان توضیح دهند که چطور انتقاد ما به فرقه ای بودن و سکت بودن این بند در این مدت طولانی خود می تواند فرقه ای باشد ولی انتقاد آقای حکیمی بعد از این همه بحران سازی ها ضد سرمایه داری است؟ آیا این يك تغییر موضع تاکتیکی در مقطع تصویب اساسنامه جدید نیست؟ و اگر واقعا این بند را قبول ندارند و با رویکرد غیر

فرقه ای آنرا رد کرده اند ممکن است بگویند، مثلا اگر الان زمینه ایجاد تشکل سراسری و یا حد عقل گسترده تری وجود داشته باشد با کدامیک از تشکلهای موجود حاضرند این تشکل فراگیر ضد سرمایه داری را ایجاد نمایند؟ شما برای هیچ تشکل و گرایشی در جنبش کارگری تا به حال رسمیت قائل نشده اید و حتی حاضر به حمایت و یا کمترین همکاری نیز نشده اید چگونه ممکن است تشکل سراسری ضد سرمایه داری ایجاد نمایید؟ بنا براین، این انتقاد از خود چیزی نمی تواند باشد جز يك ادعا، که بر پایه واقعیات استوار نیست. شما در جواب خواهید گفت که کارگران تشکل شان را به نیروی خود ایجاد خواهند کرد و نیازی به تشکلهای و گرایشهای موجود نیست. البته ما هم معتقدیم که کارگران به نیروی خود تشکل شان را ایجاد می کنند، اما کارگران در جریان مبارزات شرکت واحد مگر تشکل خود را ایجاد نکردند و مگر نه اینکه شما در جریان حمایت جهانی از آنها حاضر نشدید حتی يك اطلاعیه بدهید. ممکن است در جریان مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه نیز این اتفاق بیفتد و کارگران سندیکای خود را ایجاد نماید اما اگر آنها اساسنامه به نام تشکل ضد سرمایه داری و مهر لغو کار مزدی نداشته باشند هم مثل کارگران شرکت واحد از طرف شما بایگت نخواهند شد؟

بنا براین ضروری است که یکباردیگر تاکید نمایم که در پشت هر يك از اساسنامه های موجود دو رویکرد و دو استراتژی متفاوت وجود داشته که در طول حیات کمیته هماهنگی و در هر گام عملی خود را نشان داده است.

محمد حسین

۸۶/۸/۲۹